

مقدمه

بحث دربارهٔ وجوب، امکان و امتناع حمل یک مقوله بر موضوع، در زمرهٔ نخستین پرسش‌های کلیدی برای بررسی هر قضیهٔ حملیه است. به لحاظ منطقی، این حمل از سه حالت خارج نیست: نخست آنکه وجوب حمل اثبات شود؛ به این معنا که ضرورت ثبوت محمول برای ذات موضوع اثبات گردد، به گونه‌ای که سلبش از آن موضوع محال و ممتنع باشد. دوم آنکه امتناع و محال بودن ثبوت محمول برای موضوع ثابت شود که در این صورت سلب محمول از موضوع واجب است و سوم امکان حمل ثابت شود که در این فرض ثبوت محمول برای موضوع نه واجب است و نه ممتنع و در نتیجه ایجاب و سلب هر دو در مورد آن جائز و رواست (مظفر، ۱۳۷۸، ص ۲۲۴-۲۲۵).

در بررسی گزارهٔ حملیه «مدیریت، اسلامی است» نیز حمل اسلامی به موضوع مدیریت از سه فرض پیش‌گفته خارج نیست. در این میان، اگر امکان حمل اسلامی بر مدیریت ثابت شود، به‌طور منطقی امتناع نیز رد شده است و در گام بعدی لازم است برای اثبات ضرورت و وجوب برهان اقامه کرد. سیر منطقی این مقاله نیز بر همین پایه صورت‌بندی شده است. در گام نخست به بررسی امکان تحقق مدیریت اسلامی و رد امتناع آن پرداخته شده و سپس با مروری بر مبانی و روش‌شناسی نظریه‌های مدیریت، ضرورت و وجوب تحقق مدیریت اسلامی بررسی شده است.

۱. بررسی امکان تحقق دانش مدیریت اسلامی

بحث از امکان در قلمرو تولید دانش مدیریت اسلامی در دو حوزه درخور بحث است: نخست امکان عینیت‌بخشی به دانش مدیریت اسلامی و سپس امکان تولید این دانش در ساختار و منظومهٔ معرفتی دانش مدیریت. ثمرهٔ بحث اول آن خواهد بود که مفهوم مدیریت اسلامی مفهومی متعارض جلوه نخواهد کرد. نتیجهٔ بحث دوم نیز پاسخ به این سؤال است که «با فرض اثبات مدیریت اسلامی، آیا این مفهوم در مقام ثبوت نیز می‌تواند محقق شود؟»

برای بحث از امکان تحقق دانش مدیریت اسلامی و جواز استعمال مفهوم مدیریت اسلامی لازم است نسبت میان مدیریت در مقام یک علم تجربی (Management as a Science) و اسلام در مقام یک دین بررسی گردد و اساساً به این پرسش پرداخته شود که «آیا تحقق علم دینی امکان دارد یا خیر؟» بر این اساس باید به قضاوت دربارهٔ نحوهٔ مداخلهٔ اسلام به‌عنوان مجموعه‌ای از باورها و عقاید، ارزش‌ها و احکام در قلمرو علم مدیریت جدید پرداخت. در بُعد معرفت اسلامی، متناظر با هریک از حوزه‌های دین، دانشی گسترش یافته است برای مثال، می‌توان به دانش عرفان، حکمت و کلام اسلامی در قلمرو

مقدمه‌ای بر امکان و وجوب فلسفی تحقق دانش مدیریت اسلامی نقدی بر روش‌شناسی مدرن

سیدمحمدحسین هاشمیان*

چکیده

برای اثبات امکان و وجوب تحقق دانش مدیریت اسلامی، راه‌های متخلفی وجود دارد. از جملهٔ متقن‌ترین آنها تکیه بر آموزه‌های فلسفی است. این مقاله می‌کوشد با طرح بحث از امکان و وجوب در قلمرو فلسفهٔ مدیریت به بررسی مدیریت اسلامی بپردازد. بدین‌منظور در بخش نخست به بررسی امکان تحقق دانش مدیریت اسلامی در دو مقام اثبات و ثبوت پرداخته شده و در بخش دوم از رهگذر نقد روش‌شناسی اثبات‌گرا و گذر از منظومهٔ معرفتی آن، مبتنی بر رئالیسم انتقادی، از وجوب تحقق دانش مدیریت اسلامی بحث شده است. در پایان مبتنی بر مبانی حکمت صدرایی، ضمن نقد رئالیسم انتقادی، از ظرفیت‌های حکمت متعالیه برای پی‌ریزی بینان روش‌شناختی دانش مدیریت اسلامی به‌میان آمده است. کلیدواژه‌ها: مدیریت اسلامی، وجوب، امکان، امتناع، روش‌شناسی، اثبات‌گرایی، رئالیسم انتقادی.

موضوعی باورها و عقاید اسلامی، علم اخلاق در قلمرو ارزش‌ها و دانش فقه در قلمرو موضوعی احکام اشاره کرد. به لحاظ کیفیت بهره‌مندی از منابع دانشی قرآن و حدیث (نقل) و عقل، علوم مختلفی توسعه یافته‌اند. در این زمینه می‌توان به دانش‌هایی چون تفسیر و علوم قرآنی، درایه و رجال، تاریخ و سیره در حوزه نقل، و علمی چون منطق و اصول فقه در حوزه عقل اشاره کرد. با محوریت بخشی به معارف دینی، میان معارف دینی سطح نخست (عرفان، حکمت و کلام اسلامی، اخلاق و فقه) با قلمرو علم مدیریت از حیث موضوع (سازمان و انسان)، روش‌ها و اهداف هم‌پوشانی و قرابت زیادی وجود دارد. بنابراین، میراث معرفتی اسلام، صلاحیت ورود به آن را از مناظر مختلف فلسفه، عرفان، اخلاق و فقه دارد.

دلیل دیگری نیز می‌توان بر اثبات تولید دانش مدیریت اسلامی اقامه کرد. با مرور سه مکتب غالب و قالب در روش‌شناسی جدید (اثبات‌گرایی، تفسیری و انتقادی)، به نظر ظرفیت مکتب تفسیری برای اثبات امکان بحث از مدیریت اسلامی بیش از همه است. از منظر این مکتب، فرایند فهم و شناخت یک پدیده اجتماعی، به شدت بافت‌محور (Contextual) است. به عبارت دیگر، این بافت زمانی و مکانی موضوع تحقیق است که فهم محقق را صورت‌بندی می‌کند. زمانی که محقق مدیریتی در زمانی خاص در اقلیم فرهنگی خاصی به بررسی پدیده‌های سازمانی می‌پردازد، فهم خاصی درباره پدیده دارد و نظریه‌ای متفاوت برای توصیف آن ارائه می‌دهد. بر این اساس، باید گفت از آنجاکه سازه اصلی شکل‌دهنده بافت تاریخی و فرهنگی کشور ما، آموزه‌های اسلامی است، هرگونه نظریه (تئوری) و عمل (پراکسی) در حوزه پدیده‌های سازمانی این جغرافیای فرهنگی کاملاً با مقوله اسلام گره خورده است و اگر نظریه‌ای داعیه توصیف پدیده‌های سازمانی ایران را دارد، لاجرم باید پایگاهی در حوزه معارف اسلامی برای خویش تعریف کند.

از مناظر مختلف می‌توان به بحث درباره امکان تولید دانش مدیریت اسلامی در مقام ثبوت پرداخت. در حوزه فلسفه علم و از منظر نظریه ساختار انقلاب‌های علمی، محور اصلی بحث آن است که آیا بحران در نظریات علم مدیریت و ناتوانی در توصیف و تبیین پدیده‌های سازمانی در مقام نظر و ناکارآمدی آنها در مقام عمل به‌حدی رسیده است که امکان جایگزینی پارادایم علم مدیریت مدرن با پارادایم مدیریت اسلامی را مهیا کند. پاسخ به سؤال مذکور حداقل در کشور ایران مثبت است؛ چراکه نظریات و الگوهای مدیریت مدرن، چه در مقام نظریه و چه در مقام پراکسی، با چالش مواجه‌اند. بسیاری از پدیده‌های سازمانی در سازمان‌ها و نهادهای ایرانی می‌گذرد که با عینک نظریات مدرن نه تنها

قابل تبیین، بلکه به‌خوبی امکان توصیف نیز ندارند. همچنین در بعد اجرایی نیز بخش عظیمی از شکست‌ها و نقاط ضعف نظام اجرایی کشور را می‌باید در تکیه آن بر آموزه‌های مدیریت مدرن قلمداد کرد.

از منظر دیرینه‌شناسی فوکو نیز بحث از امکان ثبوتی دانش مدیریت اسلامی مطرح است. با تکیه بر ادبیات علم‌شناسی فوکو به‌طور خاص که مدعی است شکل‌گیری گفتمان‌های علمی در اختیار ساخت‌ها و شبکه‌های قدرت است - این پرسش مطرح است که آیا در حال حاضر و با ساخت قدرت فعلی حاکم بر کشور، اعم از نهادهای اجرایی و علمی می‌توان به بسط و توسعه گفتمان مدیریت اسلامی اندیشید؟ پاسخ به پرسش اخیر نیز مثبت است؛ چراکه در حال حاضر نظام جمهوری اسلامی به‌عنوان ساخت سیاسی آشکار قدرت ایران، برآمده از متن آموزه‌های اسلامی است که همین امر موجب خواهد شد امکان ثبوتی پارادایم مدیریت اسلامی نیز افزایش یابد؛ هرچند در میان این ساخت قدرت، برخی شبکه‌ها و کانون‌های قدرت ناحیه‌ای وجود دارند که به مقابله و مقاومت در برابر آن برخاسته‌اند و این هدف را با منافع خود هماهنگ نمی‌بینند.

۲. بررسی وجوب تحقق دانش مدیریت اسلامی

از مناظر مختلفی می‌توان به بحث از ضرورت تولید دانش مدیریت اسلامی پرداخت. با اتکا به میراث معرفت اسلامی می‌توان از دو منظر فقهی و فلسفی این ضرورت را به اثبات رساند. در فرض اخیر می‌توان علاوه بر اثبات ضرورت، داعیه پی‌ریزی برخی اصول تمهیدی این دانش را نیز داشت. علاوه بر این، با تکیه بر نظریات دانش مدرن یا از منظر یک تحلیل راهبردی از تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی نیز می‌توان این ضرورت را به اثبات رساند؛ هرچند در شق اخیر فقط به اثبات ضرورت بسنده می‌شود. چنان که در سایر حوزه‌های معرفتی، امکان بحث از فلسفه آن دانش به‌مثابه یک معرفت مضاف متصور است، در قلمرو دانش مدیریت نیز این امر میسر است. هرچند با توجه به ماهیت کارکردگرایانه این دانش، فلسفه مدیریت، یا همان مبادی و مبانی معرفتی نظریه‌پردازان مدیریتی، از زمینه طرح مناسبی برخوردار نیست. در رویکرد فلسفی به مدیریت از منظر موضوع، هدف و روش، باید با نگاهی درجه دوم به این حوزه معرفتی از علوم اجتماعی همراه شد.

برای تبیین ضرورت فلسفی تولید دانش مدیریت اسلامی لازم است این موضوع که درخت علم ریشه در خاک فلسفه دارد، بررسی شود. به عبارت دیگر، اگر بتوان اثبات کرد که مبادی و مبانی معرفتی نظریه‌پردازان در نظریات آنان مداخله جدی دارند، می‌توان ادعا کرد که با جابه‌جایی و تغییر در مبادی و

مبانی علوم، نظریات متفاوتی در قلمرو موضوعی آن علم ارائه شود. برای بحث از مدعای مذکور ناگزیر به مرور آرا و اندیشه‌های دیدگاه مخالف این رویکرد، یعنی مکتب اثبات‌گرایی هستیم. بر این اساس، در این بخش می‌کوشیم ضمن مروری انتقادی بر مکتب اثبات‌گرایی در مقابل مکاتب فرااثبات‌گرا، مشکلات پیش‌روی این مکتب را بیان کنیم تا از این رهگذر ضرورت بازبینی در مبانی اثبات‌گرایی حاکم بر فضای آموزش و پژوهش علم مدیریت در ایران آشکار شود. با گذر از اثبات‌گرایی و ورود به منظومه پارادایم‌های فرااثبات‌گرا، ضرورت روش‌شناختی تولید دانش مدیریت اسلامی اثبات می‌شود.

۱-۲. مروری انتقادی بر مکتب اثبات‌گرایی

اگوست کنت را می‌توان بنیان‌گذار مکتب پوزیتیویسم شمرد. اساس مکتب اثبات‌گرایی را باید در نگاه هستی‌شناسانه آن جست‌وجو کرد. کنت با طبقه‌بندی تاریخ تفکر به سه دورهٔ ربانی، فلسفی و علمی، در قالب پوزیتیویسم آرای معرفت‌شناختی و روش‌شناختی خود را ساماندهی می‌کند. دورهٔ اول، دورهٔ کودکی بشر است که تفکر ربانی دارد، یعنی به خدا (خدایان) معتقد است و همهٔ احوال و امور را به خدا یا خدایان منتسب می‌کند. کنت می‌گوید که این ناشی از جهل شدید بشر در عصر اسطوره‌ای و باستانی است. بدیهی است که از نظر ادیان همهٔ امور باید به خداوند برگردد و او در طول همهٔ علل عالم است. لذا این نگاه از همان ابتدا با باطن دیانت دچار تضاد می‌شود. دورهٔ دوم از دیدگاه وی، عصر متافیزیک است که از یونان و روم شروع می‌شود و تا قرون وسطی ادامه می‌یابد. در این دوره بشر هرچند از کودکی خارج شده است، چون هنوز به بلوغ نرسیده، علل و عوامل طبیعی را به علل و عوامل مابعدالطبیعی نسبت می‌دهد. منظور کنت استدلال‌های فیلسوفان در طول تاریخ برای تبیین جهان است. البته در عصر مدرن کمتر برای تبیین کیهان و جهان سراغ فلاسفه می‌رفتند، ولی فلاسفهٔ جهان همواره به کمک ادلهٔ فلسفی به تبیین جهان می‌پردازند. اما بدیهی است که با مبنای حس‌گرایانهٔ کنت، فیلسوف که دلیل عقلی را به کار می‌گیرد، نباید به تبیین جهان پردازد. بر این اساس، کنت می‌گوید مرحلهٔ سوم تاریخ بشر که دوران بلوغ اوست، آغاز می‌شود (عصر مدرن). در این مرحله انسان به تفکر علمی دست می‌یابد و به مدد موهبت علم می‌تواند جهالت‌های گذشته (اعتقاد به غیب و علل مافوق طبیعی) را رها کند و بر اساس فعل و انفعالات طبیعی، همهٔ امور عالم را به صورت محسوس تبیین کند. در حقیقت در این عصر است که انسان پیشرفته مبتنی بر روش‌شناسی پوزیتیویسم، چه در علوم طبیعی و چه در علوم اجتماعی، برای تمام سؤالات خود، با اتکا به حس و تجربه پاسخی علمی می‌یابد.

— **عینیت‌گرایی طبیعی:** مکتب اثبات‌گرایی از آموزه‌های هستی‌شناختی، روش‌شناختی و معرفت‌شناختی بسیاری برخوردار است. ریشه‌ای‌ترین چالش دو پارادایم اثبات‌گرا و فرااثبات‌گرا را باید در رویکرد هستی‌شناسانه آنها جست‌وجو کرد. رویکرد هستی‌شناسانه اثبات‌گرایان، مبتنی بر عینیت‌گرایی طبیعی یا خام و در بستری علم‌گرا شکل گرفته است (سایر، ۱۳۸۵، ص ۵؛ دانایی فرد و دیگران، ۱۳۸۳، ص ۳۵). اثبات‌گرایان با تحویل تمام هستی به داده‌های عینی حسی، بیش از آن را بی‌معنا تلقی می‌شمارند. این رویکرد به هستی‌دستاورد‌های خاصی در حوزهٔ روش‌شناسی و هستی‌شناسی برای اثبات‌گرایان به ارمغان آورده است؛ از آن جمله می‌توان به تکیه بر مشاهدهٔ تجربی، تفکیک میان واقعیت از ارزش، استقرای سطحی، تعمیم‌پذیری و جهان‌شمولی قضایا و نظریات علمی، پیش‌بینی پدیده‌های طبیعی و فرهنگی برای مهار آنها و تسلط بر آنها اشاره کرد (چالمرز، ۱۳۸۴، ص ۴۸-۱۳، فقیهی و علیزاده، ۱۳۸۴).

دو مکتب فرااثبات‌گرای تفسیری و انتقادی هریک از منظری به نقد عینیت‌گرایی طبیعی اثبات‌گرایان به‌زعم اثبات‌گرایان، پرداخته‌اند. تفسیریون با رویکردی افراطی ذهنیت‌گرایی را جانشین عینیت‌گرایی حاکم بر اثبات‌گرایی کرده و در مقابل متفکران انتقادی با پذیرش عینیت‌گرایی، رویکرد طبیعی و خام به آن را رد کرده و عینیت‌گرایی انتقادی را جانشین آن ساخته‌اند. ثمرهٔ این موضع‌گیری‌های هستی‌شناسانه سه پارادایم را باید در رویکردهای معرفت‌شناسی و روش‌شناسی مکاتب جست‌وجو کرد.

— **جهان‌شمولی نظریات علمی:** اثبات‌گرایان مبتنی بر رئالیسم طبیعی، معتقدند علم در ذات خود واجد جهان‌شمولی بوده و امکان ناحیه‌ای کردن آن وجود ندارد. مبتنی بر اصل جهان‌شمولی و تعمیم‌پذیری گزاره‌ای علمی است که در افق فرازمانی و فرامکانی قابل اثبات یا به تعبیر ابطال‌گرایانی نظیر پوپر قابل ابطال باشد. روش علمی بررسی این اصول در تمامی رشته‌ها، اعم از طبیعی و انسانی،

این اساس، مهم‌ترین دستاورد فوکو، جایگزینی نظریه‌های محلی و بومی با نظریه‌های جهان‌شمول است (حقیقی، ۱۳۸۱، ص ۱۸۹).

جدول شماره ۱، مقایسه آموزه‌های عمده سه مکتب روش‌شناسی (نیومن، ۱۹۹۱، ص ۸۳).

نظریه انتقادی	تفسیری	اثبات‌گرایی	هدف تحقیق
بیرون ریختن خرافات و تقویت افراد برای تغییر اجتماعی افراطی	فهم و توصیف کنش اجتماعی معنادار	کشف قوانین طبیعی برای پیش‌بینی	ماهیت اجتماعی واقعیت
سرشار از تعارض که به وسیله ساختارهای نامرئی هدایت می‌شود	تعاریف سیال موقعیتی که در تعامل اجتماعی ایجاد می‌شود	الگوهای منظم ثابت از پیش موجود	ماهیت وجود بشری
پتانسیل شناخته‌نشده که در دام ابهام و استثمار گرفتار شده است.	موجودیت‌های اجتماعی که به خلق معانی می‌پردازند.	افراد عقلایی و خودخواه	نقش شعور عامه
عقاید غلط که قدرت را مخفی می‌کند.	تئوری‌های واقعی روزمره که توسط افراد معمولی استفاده می‌شود.	از درجه اعتبار کمتری نسبت به علم برخوردار است.	چستی تئوری
انتقادی که وضعیت درست را نشان می‌دهد و به افراد برای دیدن دنیای بهتر کمک می‌کند.	توصیف چگونگی خلق و نگهداری معانی گروهی	سیستم منطقی قیاسی که از تعاریف، گزاره‌ها و قوانین به هم مرتبط شکل گرفته است.	ویژگی تبیین درست
به افراد، ابزارهای لازم برای تغییر جهان را ارائه نماید.	از دید افراد مورد مطالعه صحیح احساس شود.	به‌طور منطقی مبتنی بر قوانین و حقایق باشد.	شواهد خوب
ابهامات را رفع می‌کند.	با بافت تعاملات اجتماعی گره خورده است.	مشاهده دقیق که دیگران هم بتوانند آن را تکرار کنند.	نقش ارزش‌ها
هر علمی از موضع‌گیری ارزشی برخوردار است که برخی درست و برخی غلط هستند.	ارزش‌ها جزء لاینفک حیات اجتماعی‌اند. هیچ ارزشی غلط نیست، فقط متنوع هستند.	علم، ارزش زوده است و ارزش‌ها بی‌جز در مرحله‌گزینش موضوع در فرایند تحقیق دخالتی ندارد.	

— ارزش‌زدوده بودن نظریات علمی: آموزه کلیدی دیگر در مکتب اثبات‌گرایان اشاره به ارزش‌زدوده (Value Free) بودن نظریه‌های علمی دارد. به‌زعم اثباتیون، نظام ارزش‌ها و باورهای پیشینی محقق، جز در مرحله‌گزینش موضوع تحقیق، نقشی در فرایند تحقیق ندارند و محقق می‌تواند و باید در فرایند از آنها دوری کرده و خالی‌الذهن پا به عرصه تحقیق بگذارد (نیومن، ۱۹۹۱، ص ۶۳-۶۷؛ مارکس، ۱۹۶۳). این رویکرد مبتنی بر مسبوقیت مشاهده بر نظریه شکل گرفته است. اثبات‌گرایان بر این آموزه که علم با مشاهده آغاز می‌شود و نظریه‌ها بر مشاهدات مقدم‌اند، پافشاری می‌کنند.

در پارادایم فرااثبات‌گرا این اصل با چالشی جدی روبه‌رو است. متفکران این پارادایم، معتقدند نظام ارزشی و هنجارها و مفروضات پیشینی محققان هر جامعه نقش بسزایی در فرایند خلق دانش ایفا می‌کنند. به‌زعم این عده نظریه‌های علمی دارای بار ارزشی هستند. به باور منتقدان اثبات‌گرا، علم با مشاهده آغاز نمی‌شود؛ زیرا نظریه‌ها بر مشاهدات مقدم‌اند. و مشاهدات هرچند به‌طور مبهم، باید به

روش تجربی و مبتنی بر تحقیقات آزمایشگاهی می‌باشد. بدیهی است تنها داده‌های حسی صلاحیت بررسی آزمایشگاهی را دارند و سایر داده‌ها که از روشی غیر از مشاهده به‌دست آمده‌اند، بی‌معنا تلقی می‌شوند و فاقد هرگونه ارزش علمی‌اند.

از سوی دیگر، تفسیرگرایان نیز این اصل اثبات‌گرایان را از بعد روش‌شناختی و معرفت‌شناختی به چالش کشیده‌اند. در این دیدگاه انسان‌ها به موجوداتی هوشیار تصور می‌شوند که با قصد قبلی عملی را انجام می‌دهند و معنای خاصی به اعمالشان می‌دهند. توانایی انسان برای دادن معانی مختلف به عمل خود باعث می‌شود واقعیتی که به‌وسیله دانشمند اجتماعی بررسی می‌شود با واقعیت مورد بررسی دانشمند طبیعی کاملاً متفاوت باشد (فقیهی و علیزاده، ۱۳۸۴). از سوی دیگر اثبات‌گرایان ضمن تأکید بر نقش بافت تاریخی و فرهنگی در فرایند نظریه‌پردازی و فهم، قوانین جهان‌شمول مجزا از زمینه‌های اجتماعی و تاریخی را رد می‌کنند. علاوه بر متفکران تفسیری، اصل جهان‌شمولی در آموزه‌های جامعه‌شناسان شناخت نیز در کانون تردید قرار گرفته است. برگر و لاکمن با طرح نظریه ساخت اجتماعی واقعیت، به‌طور غیرمستقیم از محلی و بومی شدن دانش در مقابل جهان‌شمولی آن به دفاع پرداخته‌اند. به‌زعم آنان هر جامعه و اقلیمی بنا به مختصات فرهنگی خود، معرفتی خاص تولید می‌کند (برگر و لاکمن، ۱۳۷۵، ص ۱۰).

درباره نقد رویکرد اثبات‌گرایان به مقوله جهان‌شمولی و تعمیم‌پذیری گزاره‌های علمی نقد متفکران مکتب انتقادی نیز حائز اهمیت است. این متفکران شکاف میان ذهن و عین در دو مکتب اثبات‌گرایی و تفسیری را نقد کرده و مبتنی بر رئالیسم انتقادی، وصول به معرفت را از طریق رویکرد دیالکتیکی میان ذهن و عین در قالب تحلیل گفتمان کاربردی میسر می‌دانند. علاوه بر این، آنان به نقد علم‌گرایی حاکم بر اثبات‌گرایی می‌پردازند. به‌زعم آنان نمی‌توان با قطعیت، علم را بالاترین شکل معرفت دانست؛ بلکه اشکال مختلف معرفت، هر یک متناسب با کارکردها و زمینه‌ها، متفاوت‌اند (سایر، ۱۳۸۵، ص ۱۸). جدول شماره ۱ به مرور کلی آموزه‌های سه مکتب فلسفی اثبات‌گرایی، تفسیری و نظریه انتقادی پرداخته است.

فیلسوفان پست‌مدرن نیز به نقد اثبات‌گرایی پرداخته‌اند. میشل فوکو، فیلسوف پست‌مدرن فرانسوی، دیدگاه رایج درباره ماهیت علم را هم از حیث جهان‌شمولی و هم از حیث پیوستگی به چالش کشیده است. از منظر فوکو علم جهان‌شمول نیست و رابطه‌ای تنگاتنگ با ساختار قدرت اجتماع دارد. وی معتقد است هر جامعه‌ای بسته به این ساختار و سیستم، نظام دانش خاص خود را پایه‌ریزی می‌کند. بر

زبان نوعی نظریه ساخته شوند. در مثالی ساده وقتی فردی هنگام تهیه قهوه شکایت می‌کند که «گاز روشن نمی‌شود»، فرض شده است که عناصری در دنیا وجود دارند که تحت مفهوم گاز دسته‌بندی می‌شوند و قابل اشتعال‌اند (ر.ک: چالمرز، ۱۳۸۸).

اما موضع‌گیری فراتثبات‌گرایانه در مورد این آموزه اثبات‌گرایان مبنی بر جدایی واقعیت از ارزش، نیز مهم است. در میان منتقدان مهم‌ترین انتقادات از این اصل را متفکران مکتب تفسیری - هرمنوتیکی (Interpretive-hermeneutic) مطرح کرده‌اند. آنان معتقدند که نه می‌توان و نه شایسته است که در فرایند تولید علم، ارزش‌ها و هنجارها را نادیده انگاشت. این عده با احیای جایگاه شعور متعارف، سعی در پایین آوردن محققان اثبات‌گرا از برج عجاج علمی خود دارند، موضوعی که توسط جامعه‌شناسان شناخت نیز آن را تعقیب و ترغیب کرده‌اند (برگر و لاکمن، ۱۳۷۵، ص ۲۵). از سوی دیگر، این متفکران با تأسی به نیچه (ر.ک: حقیقی، ۱۳۸۱، ص ۲۶)، امکان ارائه تفسیری علمی و واحد و جهان‌شمول از جهان و حقیقت را رد کرده و مجوز ارائه تفاسیر متعدد و متکثر از حقیقت و واقعیت علمی را برای جوامع مختلف صادر می‌کنند؛ چراکه بر این باورند که هر محقق بنا به بافت تاریخی و فرهنگی که طی آن با پدیده‌ها مواجه می‌شود، فهم متفاوتی از حقیقت دارد و نظریه‌ای متفاوت ارائه می‌کند (نیومن، ۱۹۹۱، ص ۶۸-۷۶).

علاوه بر تفسیرگرایان متفکران مکتب انتقادی نظیر هابرماس نیز با رد اصل جدایی میان واقعیت از ارزش، به لزوم قضاوت هنجاری و ارزشی در خصوص گزاره‌های علمی را تصریح کرده‌اند (همان، ص ۷۹-۷۴). آنان از یک‌سو به نقد این اصل که ریشه در عینیت‌گرایی خام اثبات‌گرایان دارد پرداخته و از سوی دیگر به نقد ذهنیت‌گرایی افراطی تفسیریون پرداخته و از این دو مکتب به‌عنوان دو امپریالیسم روش‌شناسی یاد کرده‌اند. به‌زعم آنان روش‌شناسی نباید صرفاً توصیفی باشد، بلکه باید به محقق توانایی قضاوت انتقادی بدهد (سایر، ۱۳۸۵، ص ۵).

- خطی دیدن تاریخ علم: دیدگاه اثبات‌گرایان درباره تاریخ علم از جهات بسیاری برای اثبات ضرورت تولید علوم انسانی اسلامی مهم است. آنان رویکرد خطی به تاریخ علم دارند و معتقدند رشد و توسعه علمی از روندی خطی و انبوهشی (Cumulative) برخوردار است. در نقطه مقابل این ادعا، توماس کوهن برای نخستین بار در کتاب **ساختار انقلاب‌های علمی**، به نقد این رویکرد پرداخته و آن را به چالش کشیده است (کوهن، ۱۳۸۳). کوهن معتقد است تاریخ علم به هیچ‌وجه از روندی خطی و انبوهشی تبعیت نمی‌کند. بلکه تمام تحولات بزرگ علمی برآمده از انقلاب در الگوهای رایج علمی

است. تصویر کوهن از شیوه پیشرفت یک علم را می‌توان در این طرح بی‌پایان خلاصه کرد: پیش علم، علم عادی، بحران، انقلاب، علم عادی جدید، بحران جدید (چالمرز، ۱۳۸۴، ص ۱۰۸). فوکو نیز چون توماس کوهن از تاریخ علم با نام تاریخ گسست‌ها یاد می‌کند (حقیقی، ۱۳۸۱، ص ۱۸۹). بر اساس این رویکرد فوکو دو روش دیرینه‌شناسی و تبارشناسی را برای مطالعه تاریخ گسست‌های علم معرفی می‌کند (فوکو، ۲۰۰۴).

- پیش‌بینی پدیده‌ها: اثبات‌گرایی، رویکردی ماشینی به هستی دارد و در مقام سیطره بر هستی است که با تبعیت از آموزه‌های فرانسیس بیکن مبنی بر لزوم سیطره بر طبیعت، به دنبال کنترل و پیش‌بینی‌پذیر کردن تمام پدیده‌ها، اعم از انسانی و طبیعی، است. بر این اساس، در حوزه‌های مختلف علوم اجتماعی، نظریه‌پردازان اثبات‌گرا می‌کوشند تا با تحویل‌گرایی و مبتنی بر آمار و کمیت به پیش‌بینی پدیده‌ها برای افزایش قابلیت کنترل آنها بپردازند. برای نمونه، در حوزه دانش مدیریت مدرن، از جمله الزامات هر نظریه علمی، افزایش توانایی تبیین و پیش‌بینی پدیده‌های سازمانی قلمداد می‌شود؛ به نحوی که نظریه‌ای که توانایی بیشتری در تبیین علی - معلولی و پیش‌بینی پدیده‌ها از خود نشان دهد، کارآمدتر است (مارکس، ۱۹۶۳).

- کمیت‌گرایی مبتنی بر تحویل: مؤلفه دیگر اثبات‌گرایی را می‌توان در کمیت‌گرایی آن دانست (ر.ک: گنون، ۱۳۶۱؛ قائمی نیا، ۱۳۸۵). این مفهوم با مفهوم دیگری که از آن با عنوان تحویل‌گرایی یاد می‌شود، نقش بسزایی در جریان ناسوتی و مادی کردن هرچه بیشتر علوم اجتماعی ایفا کرده‌اند؛ به طوری که برای رعایت اصل کمیت‌گرایی، بسیاری از حقایق هستی که قابلیت تبیین در قالب خشک و بی‌روح دیجیتال را نداشته‌اند یا کاملاً تحت عنوان گزاره‌های غیرعلمی و بی‌معنا کنار گذاشته شده و یا آنکه در فرایند تحویل‌گرایانه به سلسله‌ای از مفاهیم و صور بدون محتوا تبدیل شده‌اند تا به‌عنوان داده‌های سازگار (Valid Data) در خدمت تبیین و پیش‌بینی پدیده‌های اجتماعی قرار گیرند. در این میان نباید و نمی‌توان از نقش آمار در واقع‌نمایی‌های کاذب گذشت؛ امری که بارها در کانون متفکران انتقادی قرار گرفته است (سایر، ۱۳۸۵، ص ۲۰۱-۲۳۵). در این میان مهم‌ترین نقد را می‌توان به ناکارآمدی زبان صوری ریاضی برای تبیین علی مشاهده کرد:

«از توابع ریاضی مثل $y=f(x)$ نمی‌توان فهمید چه چیزی x یا y را می‌سازد؛ فقط بیانگر آن است که تغییر کمی y به شیوه‌ای صوری (و نه محتوایی) به گونه‌ای با تغییر کمی x مرتبط است. علامت = در یک معادله، به‌طور قطع به این معنا نیست که متغیر به اصطلاح مستقل، علت تغییرات متغیر وابسته

است، بلکه فقط به این معناست که کمیت‌های دوطرف معادله یکسان است! هرگونه وابسته دانستن علیت در مورد تعریف یک متغیر به مثابه مستقل و دیگری به مثابه وابسته باید مبتنی بر ملاک‌های علّ و غیرریاضی باشد» (سایر، ۱۳۸۵، ص ۲۰۶).

- عقلانیت ابزاری: ویژگی دیگر اثبات‌گرایی را که به نحو بسیار مشهودی در روش‌شناسی علم مدیریت نیز تبلور یافته است، تکیه بر عقلانیت ابزاری و محاسبه‌گراست. این شیوه تعقل و تصمیم‌گیری، برآمده از سیطره تفکر اقتصادی بر سایر شئون انسان مدرن است. بر این اساس، تصمیمی عقلایی قلمداد می‌شود که بر مبنای تحلیل هزینه - منفعت توجیه داشته باشد. نظریه انتخاب عمومی در اقتصاد نیز بر مبنای همین عقلانیت صورت‌بندی شده و آن‌گاه به حوزه عمومی و الگوی تصمیمات دولت تبدیل شده است. انتقادیون با نقد عقلانیت ابزاری به‌عنوان تفسیر غالب مکتب اثبات‌گرا، از ضرورت گذر از آن و تکیه بر عقلانیت جوهری بحث می‌کنند. هابرماس به‌طور خاص، ضمن طبقه‌بندی کنش‌های انسانی به دو دسته راهبردی و ارتباطی، معتقد است کنش‌های راهبردی بر پایه عقلانیت ابزاری شکل گرفته‌اند و لازم است با گذر از این نوع کنش، در حوزه عمومی کنشگران بر پایه عقلانیت جوهری با یکدیگر ارتباط برقرار کنند.

- کارکردگرایی: کلمه کارکرد (Function) در دو معنی ریاضی و بیولوژی به کار گرفته شده است. در ریاضیات معادل فارسی «تابع» برای این واژه استفاده شده است. برای مثال، گفته می‌شود «الف» تابعی است از «ب»، یعنی هر تغییری در «ب»، «الف» را نیز تغییر می‌دهد به‌عبارتی، منظور این است که «الف» کارکردی دارد که در رابطه با «ب» معنی می‌دهد.

در معنی دوم کارکرد همان معنایی را داراست که به‌صورت رایج در علوم اجتماعی مدنظر است: عملکردی که ناشی از یک نیاز بوده باشد و بتواند به آن نیاز پاسخ بدهد. در این معنی کارکرد در درون خود دو مفهوم اساسی یعنی جامع‌نگری (Holism) دیگری سودمندی (Utility) را حمل می‌کند. از این منظر کارکردگرایی در مقابل ذات‌گرایی قرار می‌گیرد؛ چراکه هدف آن، نه فهم ذات یک پدیده، بلکه شناخت عملکرد و نتایج آن خواهد بود. به‌طور کلی یک انتقاد اثبات‌گرایان به فلسفه را می‌توان از ناحیه همین کارکردگرا بودن آنها در تحلیل و شناخت پدیده‌ها دانست. به‌زعم اثباتیون، پرسش از ذات پدیده‌ها، فی‌حد نفسه ارزشی ندارد مگر آن‌که بتواند ما را در مهار و تغییر پدیده به سمت وسوی خاصی یاری رساند (Foucault, 2004, p:134).

حس‌گرایی (Emprism): حاکمیت حس‌گرایی در نخستین گام به حذف گزاره‌های متافیزیکی، و در

دومین گام به نفی قضایای ارزشی از قلمرو دانش علمی انجامید؛ زیرا صحت و سقم این دو دسته گزاره از طریق شناخت حسی قابل بررسی نبود. با حذف قضایای متافیزیکی معنای جدیدی از علم تولد یافت. این معنای علم رویارویی با الهیات و مسائل فلسفی است. به این ترتیب، لفظ «علم» که روزگاری بر دانش‌های دینی و عقلی اطلاق می‌شد، در دیدگاه جدید تنها بر دانش‌های حسی منصرف می‌شود. علم در این دیدگاه مصادیق عمده‌ای را از دست می‌دهد که روزگاری اساس علم شمرده می‌شدند (پارسانیا، ۱۳۸۵، ص ۲۰۲).

- استقرارگرایی ناقص: در علم منطقی، از سه شیوه استدلال قیاسی، استقرایی و تمثیلی یاد شده است. در همین رابطه، قیاس به‌عنوان شیوه درست استدلال معرفتی و سایر اشکال از اعتبار چندانی برخوردار نیستند. برای مثال، گفته شده است استقراء یا شیوه از جزء به کل رسیدن، زمانی اعتبار معرفتی خواهد داشت که در آن تمام نمونه‌های جامعه مورد مطالعه بررسی شود و به‌عبارتی استقراء تام صورت گیرد. اثبات‌گرایی، بنای معرفتی خود را بر مشاهده و استقراء می‌گذارد و از آنجاکه در اکثر مواردی که اثبات‌گرایان نظریات علمی خود را مطرح می‌کنند امکان بررسی همه افراد و مصادیق وجود ندارد، عملاً ابتدای آنان بر استقراء سطحی یا ناقص است. همین اعتبار نظریات را با چالشی جدی مواجه می‌کند؛ چراکه اگر یک نمونه از افراد تحت قضیه کلی یافت شود که واجد ویژگی تعمیم داده شده به تمام مصادیق نباشد، صدق نظریه زیرسؤال خواهد رفت.

۲-۲. بررسی و نقد رئالیسم انتقادی

چنان‌که اشاره شد، در حوزه روش‌شناسی، مکتب اثبات‌گرا با مسائل و مشکلات جدی مواجه شده است و همین امر زمینه اقبال به مکاتب فرائیبات‌گرا را مهیا کرده است. در میان مکاتب فرائیبات‌گرایی مدرن، دو مکتب تفسیری و انتقادی، در قیاس با اثباتیون از ظرفیت بیشتری برای بحث از دانش مدیریت اسلامی برخوردارند. البته مبانی روش‌شناسانه برگرفته از آموزه‌های اسلامی خود ظرفیت ایجاد یک بنیان روش‌شناختی مستقل برای تولید دانش مدیریت اسلامی را داراست، اما می‌توان مبتنی بر رویکرد نقاد از دستاوردهای این دو مکتب در حوزه روش‌شناسی علوم انسانی بهره برد.

در مورد ظرفیت مکتب تفسیری برای اثبات امکان تولید دانش مدیریت اسلامی بحث شد. اما به نظر می‌رسد کمتر می‌توان با ادبیات این مکتب از ضرورت تولید دانش مدیریت اسلامی بحث کرد. در میان مکاتب سه‌گانه روش‌شناختی، مکتب انتقادی نه‌تنها نظریات اثبات‌گرایانه را ایدئولوژی خوانده است، بلکه با طرح آرمانی با عنوان آزادی (Emancipation) به ضرورت تحول و تغییر مناسبات اجتماعی

به‌مثابه هدف اصلی علوم انسانی می‌نگرد.

در حال حاضر یک قرائت جدید از مکتب انتقادی در قالب رئالیسم انتقادی وجود دارد که با تکیه بر مفروضات خاص خود ضرورت تولید دانش مدیریت اسلامی را عیان می‌سازد.

مهم‌ترین ویژگی این رویکرد را می‌توان در جمع میان توصیف، تبیین و نقد هنجاری نظریه‌ها دانست. وانگهی، این رویکرد از عینیت‌گرایی خام اثبات‌گرایان و ذهنیت‌گرایی افراطی تفهیمی و تفسیری نیز به‌دور است (سایر، ۱۳۸۵، ص ۵). بر پایه این رویکرد فلسفی معرفت در دو زمینه عمل (کنش) و تعامل ارتباطی بسط می‌یابد و به کار می‌رود. از این منظر هر پژوهشی که در آن با پدیده انسانی به‌مثابه موضوعات منفعل تاریخ و حاملان صرف معرفت برخورد کند، محکوم به تفسیری غلط از موضوع و خود است (همان، ص ۱۹-۲۱). اهم دیدگاه‌های رئالیسم انتقادی عبارت‌اند از:

جهان، مستقل از معرفت ما درباره آن، وجود دارد.

معرفت ما از جهان همراه با خطا و سرشار از نظریه است. مفاهیم صدق و کذب از ارائه دیدگاهی درباره رابطه میان معرفت و موضوع ناتوان‌اند. با این وصف، معرفت مصون از واری‌ت تجربی نیست و کارایی آن در آگاهی بخشی و تبیین عمل مادی موفقیت‌آمیز صرفاً از روی تصادف نیست.

معرفت، نه کاملاً متصل و مستمر، به‌مثابه انباشت واقعیات درون یک چارچوب مفهومی پایدار، و نه کاملاً منفصل، با تحولات عام و همزمان در مفاهیم، توسعه می‌یابد.

در جهان، ضرورتی وجود دارد و موضوعات، چه طبیعی و چه اجتماعی، الزاماً برخوردار از نیروهای علی یا شیوه‌های عمل و قابلیت‌های خاص‌اند.

جهان، تمایز یافته و لایه‌بندی شده است. دنیا نه‌تنها از حوادث که از موضوعات و از جمله ساختارها، تشکیل شده است که دارای نیرویی هستند که توان ایجاد حوادث را دارند. این ساختارها حتی اگر الگوهای قاعده‌مند حوادث را پدید نیاورند، وجود دارند؛ همان‌گونه که این امر در جهان اجتماعی و جهان طبیعی مشهود است.

پدیده‌های اجتماعی از قبیل کنش‌ها، متن‌ها و نهادها، مفهوم‌محورند. بنابراین، نه‌تنها تولید و آثار مادی آنها باید تبیین شود، بلکه فهم، مطالعه و تفسیر معانی آنها نیز باید بررسی، درک و تفسیر شود. تفسیر این پدیده‌ها نیز اگر چه باید در چارچوب معنایی محقق عطف شود، باید توجه داشت که این پدیده‌ها کمابیش مستقل از تفسیرهای محقق از آنها وجود دارند.

علم یا تولید هر معرفت دیگر، عملی اجتماعی است. شرایط و روابط اجتماعی تولید معرفت، محتوای آن را متأثر می‌سازد. معرفت به میزان زیاد - اگرچه نه منحصرأ - زبان‌شناختی است و ماهیت

زبان و شیوه برقراری ارتباطات ما درباره متعلق آگاهی و ارتباطات، بیگانه و بی‌تفاوت نیست. آگاهی از این روابط در ارزیابی معرفت، امری حیاتی است.

علوم اجتماعی باید در برابر موضوع، خود انتقاد باشد: برای ایجاد توانایی در امر تبیین و فهم پدیده‌های اجتماعی باید آنها را ارزیابی انتقادی کرد (سایر، ۱۳۸۵، ص ۶-۷).

با وجود ظرفیت‌های مستتر در اندیشه رئالیسم انتقادی، برای بهره‌گیری از آن در تولید و بسط نظریه مدیریت اسلامی نباید ضعف‌ها و کاستی‌های معرفتی آن را از نظر دور داشت. در میان مبانی و مدعیات رئالیسم انتقادی برخی نظیر پذیرش وجود جهان مستقل از معرفت، کارآمد بودن امور تجربی، تصادفی نبودن تبیین موفقیت‌آمیز عمل، تحقق ضرورت‌های طبیعی و اجتماعی و حضور نیروهای علی و شیوه‌های اجتماعی، وجود حوادث و ساختار؛ اصول صحیح بین یا مبین‌اند. اما بر پایه مبانی معرفتی اسلامی مجموعه‌ای از انتقادات به این رهیافت روش شناختی وارد شده است که مهم‌ترین آن، غفلت از وجود در رئالیسم انتقادی است.

هرچند رئالیسم انتقادی، با اجتماعی کردن دانش مدیریت، ظرفیت مناسبی برای بومی‌سازی این حوزه معرفتی متناسب با بافت اجتماعی و فرهنگی اسلامی ایجاد می‌کند، افراط در تقلیل شناخت به زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی موجب غفلت طرفداران رئالیسم انتقادی از تعینات و ابعاد وجودی علم و متافیزیکی معرفت شده است. غفلت از وجود، موجب می‌شود تا جنبه کاشفیت ارائه و صدق و کذب شناخت بدون توجه شود و فرایند شناخت به نسبت فهم و بلکه به نسبت حقیقت، بینجامد. بر اساس حکمت متعالیه صدرایی، با اتحاد میان عالم و معلوم، تفسیری وجودشناختی از علم و معرفت به‌دست آمده است. از این منظر، بین وجود و موجود و نحوه تأثیر هریک از آنها در تعینات علمی و معرفتی، تفاوت هست. بُعد معرفتی و ساختاری علم به نحوه وجود و هستی آن باز می‌گردد و زمینه اجتماعی خاصی در زمره موجودات قلمداد می‌شود و تأثیر آن در حوزه علم و معرفت از سنخ عوامل اعدادی است. در حقیقت زمینه و شرایط اجتماعی با نیازها و فرصت‌های اجتماعی‌ای که پدید می‌آورند، زاویه خاصی را برای ذهن افراد در جهت دریافت حقایق علمی از مبادی آسمانی معرفت یا در جهت تصرفات و اعتبارات عملی، درباره آن مفاهیم فراهم می‌سازند. این زاویه با آنکه محدوده علم را به تناسب کارکردها و آثار اجتماعی مفاهیم و معانی مشخص می‌گرداند، در محتوای درونی معرفت از جهت ارزش معرفتی و جنبه کاشفیت آنها اثر نمی‌گذارد. ثمره این بحث آن خواهد بود که از منظر مبانی معرفتی اسلامی، صحت و سقم یک معرفت از زاویه گرایش، عواطف یا منافع فردی و یا جمعی

افرادی که به آن روی می‌آورند رقم نمی‌خورد و با میزان کاشفیت از حقیقت نفس‌الامری پدیده اجتماعی منطبق خواهد بود (پارسانیا، ۱۳۸۸).

در مقام جمع‌بندی بحث اخیر باید گفت با گذر از منظومه روشی اثبات‌گرا و ورود به فضای معرفتی رئالیسم انتقادی، به‌آسانی می‌توان ضرورت روش‌شناختی تولید دانش مدیریت اسلامی را اثبات کرد، اما نباید در عین حال از نقاط ضعف رویکرد اخیر غفلت کرد. به نظر می‌رسد با تکیه بر مبانی حکمت صدرایی از یک‌سو ضمن پذیرش نقش اعدادی بافت فرهنگی در صورت‌بندی دانش، به‌سهولت می‌توان ضرورت تولید دانش مدیریت اسلامی را اثبات کرد و از دیگر سو برای تثبیت معیار صدق و کذب گزاره‌های علمی، از مبانی متافیزیکی و ابعاد وجودی دانش مدیریت بهره برد. در این چارچوب، پدیده‌های سازمانی، همان‌طور که صورتی در روابط و مناسبات فرهنگی دارند، از نفس‌الامری نیز برخوردارند که میزان کاشفیت گزاره علمی از آن حقیقت نفس‌الامری معیاری است برای نقد غنای معرفتی نظریه. البته میزان نفوذ نظریه در صحنه مناسبات فرهنگی و اجتماعی نیز معیاری برای شناخت ظرفیت کارکردی آن خواهد بود.

نتیجه‌گیری

بی‌شک برای ورود به قلمرو تولید دانش مدیریت اسلامی، منظر فلسفی، رهیافتی مؤثر خواهد بود. بر این اساس، این مقاله نسبت میان مدیریت و اسلام در دو فرض ضرورت (امتناع) و امکان را بررسی کرده است. در گام نخست امکان ثبوتی و اثباتی تولید دانش مدیریت اسلامی در کانون بررسی قرار گرفته و در ادامه با تکیه بر نقد مکاتب روش‌شناسی مدرن به‌ویژه مکتب اثبات‌گرایی بر اساس روش‌شناسی انتقادی از ضرورت تولید دانش مدیریت اسلامی مبتنی بر مبانی روش‌شناسانه مکتب اخیر بحث شده است. این مکتب در قیاس با سایر مکاتب روش‌شناختی جدید، ظرفیت مناسب‌تری برای اثبات ضرورت تولید دانش مدیریت اسلامی دارد، اما خود به‌دلیل تقلیل تام معرفت و دانش مدیریت اسلامی به زمینه‌های اجتماعی از منظر حکمت صدرایی با مسائل و مشکلات جدی روبه‌روست. در پایان مقاله ضمن بررسی این مسائل، به برخی ظرفیت‌های مؤثر حکمت صدرایی برای پایه‌گذاری روش‌شناسی علم مدیریت اسلامی تصریح شد.

منابع

برگر، پیتر، توماس لوکمان (۱۳۷۵)، *ساخت اجتماعی واقعیت (رساله‌ای در جامعه‌شناسی شناخت)*، ترجمه فریبرز مجیدی، علمی فرهنگی.

پارسانیا، حمید، «رئالیسم صدرایی» (تابستان ۱۳۸۸)، *علوم سیاسی*، ش ۴۲، ص ۹-۳۰.

پارسانیا، حمید (۱۳۸۱)، *هستی و هیبوط*، چاپ دوم، تهران، معارف.

چالمرز، آلن اف (۱۳۸۴)، *چیستی علم در آمدی بر مکاتب علم‌شناسی فلسفی*، ترجمه سعید زیباکلام، چ ششم، تهران، سمت.

حقیقی، شاهرخ (۱۳۸۱)، *گذار از مدرنیته؟ نیچه، فوکو، لیونار، دریدا*، تهران، آگه.

دانایی فرد، حسن و سیدمهدی الوانی و عادل آذر (۱۳۸۳)، *روش‌شناسی پژوهش کیفی در مدیریت: رویکردی جامع*، تهران، صفار- اشراقی.

سایر، آندرو (۱۳۸۵)، *روش در علوم اجتماعی*، ترجمه عماد افروغ، با مقدمه حمید پارسانیا، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

فقیهی، ابوالحسن و محسن علیزاده، «روایی در تحقیقات کیفی» (تابستان ۱۳۸۴)، *فرهنگ مدیریت*، ش ۹، ص ۵-۲۰.

قائم‌نیا، علیرضا، «علم قدسی در حکمت خالده» (تابستان ۱۳۸۵)، *ذهن*، ش ۲۶، ص ۳۷-۵۶.

کوهن، توماس (۱۳۸۳)، *ساختار انقلاب‌های علمی*، ترجمه عباس طاهری، تهران، قصه.

گنون، رنه (۱۳۶۱)، *سیطره کمیت و علائم آخر الزمان*، ترجمه دکتر علی محمد کاردان، تهران، دانشگاهی.

مظفر، محمدرضا (۱۳۷۸)، *منطق*، ترجمه علی شیروانی، قم، دارالعلم.

Foucault Michel (2004), *Archaeology of Knowledge*, Routledge.

Marx, H.Melvin (1963), "The general nature of theory construction, theories in contemporary psychology", Macmillan Company.

Neuman, Lawrence W. (1991), *Social Research Methods: Qualitative and Quantitative Approaches*, MA: Allyn and Bacon.